

چاقی در آینه سینما

بازنمایی جنسیت، نژاد و اندازه بدن
در سینمای معاصر هالیوود

تألیف

باربارا پلاتز

ترجمه

محمد حسینی

فهرست

۶.....	سپاسگزاری
۹.....	معرفی کتاب
۱۱.....	سخن مترجم
۱۹.....	یادداشتی درباره کتاب چاقی در آینه سینما
۲۳.....	یادداشتی دیگر درباره کتاب چاقی در آینه سینما
۲۹.....	یادداشت سردبیران مجموعه
۳۱.....	دیباچه
۴۵.....	فصل ۱: نظریه پردازی انتقادی چاقی
۵۸.....	فصل ۲: مردانگی زدایی از چاقی آقایان
۱۰۲.....	فصل ۳: چاقی زنانه به مثابه زنانگی غیرهنجاری
۱۶۶.....	فصل ۴: اندام چاقالوی بامزه: کمدی بزن و یکوب و کمدی تهوع آور
۲۱۴.....	فصل ۵: چاق خوش خوراک: غذا و تغذیه
۲۵۰.....	فصل ۶: بیگانه چاق
۲۹۴.....	جمع بندی
۳۰۱.....	فهرست کتاب شناسی
۳۱۲.....	فهرست فیلم شناسی
۳۱۸.....	فهرست کتاب ها، نشریه ها و مقاله ها
۳۱۹.....	فهرست افراد و شخصیت ها
۳۲۳.....	واژه نامه انگلیسی به فارسی
۳۲۵.....	واژه نامه فارسی به انگلیسی
۳۲۷.....	درباره نویسنده

فصل ۱

نظریه پردازی انتقادی چاقی

حوزه مطالعات چاقی به تحلیل سرچشمه‌ها و ریشه‌های چاقی‌هراسی روزگار مدرن و پیوند دادن آنها به برساخت‌ها و گفتمان‌های چاقی‌امروزی علاقه‌ای همیشگی نشان داده است. برقراری مفهوم هنجاری بودن در سده نوزدهم یکی از دگرگونی‌هایی است که از دیدگاه تاریخی برای سرآغاز چاقی‌هراسی سرنوشت‌ساز بود. جویس ل. هاف در پژوهشی که روی ویلیام بنتینگ انجام داد به این نکته اشاره کرده است. بنتینگ یکی از نخستین هواداران رژیم کاهش خوراکی بود که سال ۱۸۶۳ جزوه پرهیز خوراکی خود را با نام *رساله‌ای در باب فریبهی منتشر کرد*. هاف این ترس نوپدید از بدن چاق را واکنشی به فشار فزاینده برای بهنجارسازی درون جامعه‌ای می‌داند که بیش از پیش روی فنون تولید انبوه تکیه کرده و بدین ترتیب بر اساس فرض بدن معمولی و «بهنجار» محیطی مادی ساخته است [۱]. هاف برای استدلال‌های خود به شدت از مفهوم قدرت انضباطی میشل فوکو و این نکته استفاده کرده است که چگونه پدیداری این دیدگاه در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم بر مفهوم «هنجار» متکی بوده است. به باور فوکو در جامعه‌ای انضباطی، افراد بسته به اینکه بدن یا رفتارشان تا چه اندازه به چیزی که هنجار و در نتیجه آرمانی پنداشته می‌شود نزدیک است در نظامی سلسله‌مراتبی رده‌بندی می‌شوند و به همین ترتیب است که برای هم‌نوایی با این گزاره فرضی منظم می‌شوند [۲]. یکی از پیامدهای این دگرگونی، علاقه‌مندی به کمیت‌سنجی بود که امکان تعیین جایگاه دقیق افراد را در سلسله‌مراتب بهنجارسازی فراهم می‌کرد [۳]. هاف همچنین توجه را به بحث‌های جاری درباره چندین شرکت هواپیمایی آمریکا و تصمیم آنها برای کرایه بیشتر گرفتن از مسافران چاق جلب کرده است. او چنین تصمیم‌هایی را مصادیق بارز این موضوع می‌داند که چگونه بایسته‌های اجتماعی برای هم‌نوایی با هنجارمندی در

خدمت منافع شرکت‌های بزرگ- که محیط امروزی‌مان را می‌سازند- هستند و منافع افراد را نادیده می‌گیرند [۴].

این فرآیندهای بهنجارسازی و کمیت‌سنجی پیش‌شرط‌های مقتضی برای پزشکی شدن چاقی بودند؛ نقطه عطفی که از نگاه مطالعات چاقی به نوبه خود دگرگونی‌ای سرنوشت‌ساز برای ایجاد سوگیری ضدچاقی جامعه در روزگار امروز دیده می‌شود. مایکل گرد و جن رایت به این موضوع اشاره کرده‌اند که چگونه از نظر وزن، در سال‌های آغازین سده بیستم، نیاز به کمی‌سازی منجر به پدید آمدن جدول‌های قد و وزن شرکت‌های بیمه و اختراع ترازوهایی برای جراحی‌های پزشکی شد و این موضوع «اجازه می‌دهد هنجاری بودن در قالب قاعده لحاظ شود و از این قاعده برای تأیید قضاوت‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی در خصوص شمایل و اندازه بدن استفاده شود» [۵]. همچنین به این نکته اشاره کرده‌اند که بر زبان افتادن تعبیر «اضافه‌وزن»- که وزنی خاص را برابر با بیماری می‌داند- چگونه در پزشکی شدن چاقی نقش ایفا کرد [۶].

گفتمان امروزی زیست‌پزشکی و سلامت درباره اضافه‌وزن، گفتمان غالب درباره چاقی و گفتمانی است که همه هواداران مطالعات چاقی از آن فاصله می‌گیرند. شماری از متخصصان حوزه پزشکی و سلامت روی واکاوی رابطه علی از قرار معلوم آشکار میان «اضافه‌وزن» و کسالت کار می‌کنند و در عوض رویکرد «سلامتی در هر سایی» را ترویج می‌دهند. این رویکرد بر این فرض استوار است که نه وزن بدن، بلکه پرهیز غذایی و ورزش کردن نقشی تعیین‌کننده در سلامت دارند [۷]. ارزیابی انتقادی چگونگی کارکرد گفتمان‌های چاقی و سلامت- که تعبیر «همه‌گیری اضافه‌وزن» نمونه‌ای از آن است- و به‌طور ویژه اینکه در به حاشیه راندن و سرکوب چاقی چه کارکردی دارند، با رویکرد «سلامتی در هر سایی» پیوندی تنگاتنگ دارد.

یکی از مناقشه‌های اساسی در این حوزه ارتباط میان دغدغه‌ها درباره سرمایه‌داری و مصرف‌گرایی و فراقنی آن‌ها روی بدن‌های چاق است. پیتراسترز در تحلیل تاریخی خود از سرآغاز چاقی‌هراسی مدرن توضیح می‌دهد که پدیدار شدن مصرف‌گرایی و پیدایش آزادی‌های فردی و اجتماعی بزرگ‌تر در پایان سده و شروع سده دیگر در ایالات متحده با نگرش‌های ویکتوریایی^۱/پاک‌مذهبی^۱/پروتستانی موجود

۱. دوره ویکتوریایی به زمانه سلطنت ملکه ویکتوریای بریتانیا (از ۱۸۳۷ تا ۱۹۰۱) اشاره دارد. جامعه انگلستان در این

مبنی بر خودانضباطی و پرهیزگاری تضاد داشت. بدین ترتیب برای جبران این آزادی‌های جدید و در نقش راهی برای آنکه فرد مصرف‌کننده‌ای مشتاق باشد و هم‌زمان مهار (خویشتن) و انضباط نشان دهد، آرمان بدن ترک‌های پدید آمد [۸]. ایمی اردمن فرل با این ارزیابی موافق است و نشان می‌دهد که چطور در پایان سده نوزدهم افراد چاق در داستان‌های مصور و کارت پستال‌ها نه تنها مایه تمسخر بودند، بلکه همواره اعضایی از طبقه متوسط به تصویر کشیده می‌شدند که از سر افراط و بی‌سلیقگی به لذت‌ها و آزادی‌هایی که تا آن موقع از امتیازهای قشر مرفه به شمار می‌آمد، دل خوش کرده‌اند [۹]. پال کمپس این مناقشه را به زمان حال ربط داده است و چاقی‌هراسی را محملی بی‌دردسر برای راه انداختن نگرانی‌های ملی درباره تداوم یافتن زیاده‌روی آمریکا و شهروندانش در عرصه‌های گوناگون مانند مصرف‌گرایی و نیز استعمارگری و بهره‌کشی از منابع طبیعی می‌داند [۱۰]. او همچنین به این واقعیت اشاره می‌کند که دغدغه چاقی باعث می‌شود کسانی را که در واقع کمترین افراط‌گری را در مصرف نشان می‌دهند - اعضای طبقه کارگر و تهیدستان - قربانی بسازند و همچنین برای تبعیض آشکار علیه گروه‌های حاشیه‌ای دیگر مانند آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، هیسپانیک‌ها و زنان فرصتی مناسب فراهم می‌کند. کمپس معتقد است که چاقی‌هراسی کنونی را می‌توان نوعی «هراس اخلاقی» یا پدیده‌ای اجتماعی پنداشت که طی آن گروه یا رفتاری را انحرافی تفسیر می‌کنند و در نتیجه همچون تهدیدی برای کلیت جامعه اهریمن‌نمایی می‌شود [۱۱]. کثلین لیسکو نیز به نتیجه‌ای مشابه رسیده و به‌طور مفصل

دوره بسیار مذهبی بود و عموم جامعه به فضائل و رذائل اخلاقی باور داشتند و به التزام‌های اخلاقی پایبند بودند.

۱. در میانه سده شانزدهم میلادی گروهی از مذهبیان انگلستان که فکر می‌کردند کلیسای جدید پروتستان زیادی شبیه به کلیسای کاتولیک رومی شده است، خواستار انجام اصلاحاتی در ساختار کلیسای انگلستان شدند. این گروه به نام «پاک‌مذهبان» معروف شدند، زیرا خواستار آن بودند که هر گونه رد فرقه کاتولیک از آیین پروتستان پاک شود. آنها معتقد بودند که اصلاحات به حل کافی افاقه نکرده است و می‌خواستند سلسله‌مراتب درون کلیسای جدید را منسوخ کنند و خواستار آن بودند که خود جماعت حاضر در کلیسا مسئولان دین‌شان را انتخاب کنند. در پی فشارهای دربار و کلیسای انگلستان گروهی از پاک‌مذهبان ناگزیر به مهاجرت به سرزمین‌های جدید در آمریکا شدند تا بتوانند آرمان شهر مورد نظر خود را در آنجا برپا کنند. پاک‌مذهبان مهاجر شالوده عقیدتی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی جوامعی را پی‌ریزی کردند که بعدها بر ساختمان باورهای فرهنگی، مذهبی، سیاسی آمریکای کنونی اثر گذاشت. باور فردی به خداوند در میان پاک‌مذهبان بسیار مهم بود؛ اما سلامت معنوی و بهروزی جامعه برای آنها از همه چیز مهم‌تر بود. هم‌نوایی مذهبی و هماهنگی جامعه اساس باورهای مذهبی پاک‌مذهبان آمریکایی را شکل می‌داد و از آن روزگار تا کنون هنوز هم جنبه‌هایی از آن باورها بر زندگی آمریکایی‌ها سایه افکنده است.

توضیح داده است که گفتمان جاری در میان افکار عمومی آمریکا چگونه باعث پدید آمدن «هراس از چاقی» شده است [۱۲]. گرد و رایت نیز به همین ترتیب مسائل اخلاقی را در نقش هسته اصلی مفهوم «همه‌گیری اضافه‌وزن» برشمرده‌اند و به‌طور ویژه روایت آشنای تکرار شدن انحطاط و افول غرب را در این گفتمان تصدیق می‌کنند: «مفهوم «همه‌گیری اضافه‌وزن» در یک کلام همان حکایت امروزی تنبلی و شکم‌بارگی است» [۱۳].

آنچه این اخلاقی‌سازی امروزی سلامت را ممکن کرده ایدئولوژی نئولیبرالیسم و به‌ویژه خط مشی آن مبنی بر دخالت نکردن، فردی‌سازی و مسئول‌سازی است [۱۴]. در حالی که جامعه و حکومت از هر گونه مسئولیتی مبرا هستند، شهروند نئولیبرال به‌تنهایی مسئول شرایط، مخاطرات و سرنوشت خود شناخته می‌شود. رابرت کرافورد به این موضوع اشاره کرده است که به‌طور ویژه در بافت ایالات متحده آمریکا چگونه بازتعریف سلامت همچون مسئله‌ای فردی نه تنها برای رد کردن تلاش‌های دیرینه برای برقراری نظام بهداشت و درمان ملی در دهه هفتاد، بلکه برای کلیت پروژه ایدئولوژیک مسئول‌سازی نیز سرنوشت‌ساز بود: «آگاهی سلامت جدید به نمونه‌ای از و الگویی برای آنچه مسئولیت فردی یا نبود فرضی آن به‌طور متمایز به ارمغان می‌آورد، تبدیل شد و بنابراین در نقش تکرار متجسم مسئولیت فردی برای بهزیستی اقتصادی قرار گرفت» [۱۵].

مسئولیت اساسی فرد لیبرال این است که مصرف‌کننده‌ای مسئول باشد و جولی گاتمن به این نکته اشاره کرده است که چگونه به‌دلیل درهم‌آمیختن دو مفهوم خوردن و مصرف کردن، ترکه‌ای بودن را تجسم مصرف مسئولانه می‌بینند و بنابراین در قانون توجه گفتمان‌های سلامت معاصر قرار می‌گیرد. گاتمن همچنین به تناقض‌های فرد نئولیبرال آرمانی اشاره می‌کند که باید مصرف‌کننده‌ای مشتاق باشد و هم‌زمان از او انتظار می‌رود میزان زیادی خویش‌داری از خود نشان دهد و اینکه پول خرج کردن برای ترکه‌ای بودن چگونه راه‌حلی مناسب برای این الزامات بالقوه متعارض است [۱۶].

کثلین لبسکو توجه‌ها را به این نکته جلب می‌کند که چگونه شهروندان چاق نه تنها مصرف‌کنندگانی شکست‌خورده، بلکه کارگرانی نابسند نیز معرفی می‌شوند که

۱. اشاره به دو مورد از هفت گناه کبیره در مذهب کاتولیک: شهوت‌پرستی، شکم‌بارگی، طمع‌ورزی، تنبلی، خشم، حسادت و غرور.

نتوانسته‌اند به تکلیف خود مبنی بر اینکه اعضای مولد در اقتصاد سرمایه‌دارانه باشند عمل کنند [۱۷]. این گفتمان‌ها در طول دهه گذشته در ایالات متحده بسیار آشکار شده‌اند؛ چنان‌که در کارزارهای مختلف دولتی می‌توان دید که آشکارا اعلام «جنگ با اضافه‌وزن» می‌کنند و میهن‌پرستی را قاطعانه به ترکه‌ای بودن ربط می‌دهند. در کنار هزینه‌های ادعایی بیماری‌های وابسته به چاقی برای کارفرمایان، این کارزارها به‌شدت روی بخش بزرگی از هزینه‌های نظام خدمات درمانی ملی که از قرار معلوم چاقی به‌طور مستقیم مسئول آن است تمرکز می‌کنند؛ در نتیجه افراد چاق را باری بر دوش دولت و در عوض ترکه‌ای بودن را پیش‌شرطی برای شهروند آمریکایی تراز بودن معرفی می‌کنند. بر همین اساس بود که سال ۲۰۰۱ تامی گ. تامپسن - وزیر وقت وزارت بهداشت و خدمات انسانی ایالات متحده - اعلام کرد که «تمامی آمریکایی‌ها وظیفه‌ای میهن‌پرستانه دارند که باید پنج کیلوگرم وزن کم کند» [۱۸].

معمولاً برای تبیین و تحلیل این گفتمان‌های اضافه‌وزن و شهروندی در چارچوب مطالعات چاقی از مفاهیم زیست‌سیاست و زیست‌قدرت مورد نظر فوکو استفاده می‌شود.^۱ فوکو در کتاب تاریخ جنسیت توضیح داده است که چگونه از سده هفدهم به

۱. زیست‌سیاست و زیست‌قدرت دو تعبیر در گفتمان فلسفی فوکو هستند که معمولاً در بحث‌های پزشکی و سلامت عمومی با رویکرد اداره جامعه و اعمال قدرت حاکمیت به‌کار می‌روند. در میان منابع علوم اجتماعی که به فارسی ترجمه شده‌اند، برای این دو تعبیر به ترتیب از اصطلاح‌های «سیاست مشرف بر حیات» و «قدرت مشرف بر حیات» نیز استفاده می‌شود. در گفتمان فلسفه فوکویی اصطلاح زیست‌سیاست به ارزش‌هایی انسانی اشاره دارد که به روابط سیاسی میان اداره یا تنظیم زندگی گونه‌ها و جمعیت یک ناحیه می‌پردازند؛ جایی که سیاست و قانون می‌توانند بر اساس ثابت‌ها و ویژگی‌های موجود در جهان طبیعی پدیدارشناختی زندگی را دوباره ارزیابی کنند. به تعبیر فوکو، زیست‌سیاست «ترفندی از قدرت است که در سطحی متفاوت و در مقیاسی متفاوت وجود دارد و عرصه‌اش متفاوت است و ابزارهایی بسیار متفاوت را به‌کار می‌گیرد». مفهوم مورد نظر فوکو از زیست‌سیاست، افزون‌بر سازکاری انضباطی، همچون دستگاهی برای سلطه که روی یک جمعیت اعمال می‌شود عمل می‌کند. از نگاه فوکو «نسبت زایدولد در برابر نرخ مرگ و میر، نرخ تولید مثل و میزان باروری جمعیت» نمونه‌های اعمال سلطه زیست‌سیاست بر زندگی افراد هستند. به همین ترتیب شکل‌گیری واکسن‌ها و داروهای پزشکی باعث می‌شود مرگ و میر از برخی از جامعه‌ها دور بماند (یا در صورت در دسترس نبودن باعث افزایش آن شود). رخ دادن این موضوع سبب شکل‌گیری سازکارهایی جزئی‌تر و خردمندانه‌تر مانند پس‌انداز و بیمه شد. فوکو تعبیر زیست‌قدرت را در پیوند با کردار حاکمیت‌های مدرن و تنظیم رفتار اتباع‌شان از طریق انفجار ترفندهای پرشمار و متنوع برای رسیدن به انقیاد تن‌ها و سلطه بر جمعیت‌ها می‌داند. از نگاه او زیست‌قدرت یکی از ترفندهای قدرت برای مدیریت انسان‌ها در دسته‌های جمعیتی بزرگ است. این مدیریت از راه سلطه بر زیست‌سیاست‌های جامعه به کمک نهادهای انضباطی جامعه است.

این سو حاکمیت مدرن از راه سلطه بر زندگی، در مقابل تسلط بر مرگ - که این کردار پیش از این در حکومت شهریاران مطلق روند معمول بود^۱ - به طور فزاینده شروع به استوارسازی قدرت خود کرد. این تسلط بر زندگی از یک سو دربردارنده منضبط کردن بدن افراد و از طرف دیگر تنظیم بدنه جمعیت به طور کلی بود [۱۹]. فوکو تأکید می کند که چنین تمرکزی روی زندگی مستلزم توجه بیشتر به حق افراد مبنی بر زیستن یا بهزیستی نیست و بر کردارهایی تبعیض آمیز مانند تبعیض نژادی اشاره دارد که بر اساس محرومیت - یا چه بسا کشتن - اعضای خاص از جمعیت اتباع حکومت تنها بر پایه این توجیه که آنها ظاهراً زندگی کل جمعیت را به خطر می اندازند، شکل گرفته اند [۲۰]. یکی از ویژگی های اصلی زیست قدرت این حقیقت است که این مفهوم، بر خلاف قدرت سرکوبگرانه حاکمیت، مولد است. «بنابراین انفجاری از ترفندهای پرشمار و متنوع برای رسیدن به انقیاد تن ها و سلطه بر جمعیت ها صورت گرفت و آغاز عصری از «زیست قدرت» را رقم زد» [۲۱]. گفتمان های مرتبط با «همه گیری اضافه وزن» و دانش و حرفه هایی که ایجاد می کند نمونه ای معاصر از کارکردهای زیست قدرت و زیست سیاست هستند [۲۲].

ایپرل میشل هرنند این موضوع را مورد توجه قرار داده است که چگونه این گفتمان ها هرگز به هزینه های چاقی هراسی برای افراد چاق اشاره نمی کنند - هزینه هایی به دلیل مثلاً تبعیض در بازار کار یا نرخ های بالاتر بیمه سلامت - و همچنین به طور ویژه گروه هایی را هدف می گیرند که هم اینک نیز در معرض مورد تبعیض قرار گرفتن هستند؛ گروه هایی مانند تهیدستان و طبقات کارگر، رنگین پوستان و مهاجران [۲۳]. هرنند، کمپس و لیسکو و کسانی دیگر همگی بر این حقیقت سازش دارند که این موضوع گواهی برای والایش برخی از شکل های خاص پیش داوری مانند تبعیض

۱. به باور فوکو از دوران روشنگری به بعد سازکار قدرت شهریاران دگرگون شد؛ به نحوی که برعکس دوران پیشین که حاکمان بر جان و اموال اتباع خود سلطه داشتند و به هر ترتیبی از آنها خراج و مالیات می گرفتند و حتی می توانستند جان آنها را بستانند، حاکمان جدید قدرت خود را از تنظیم زندگی اتباع خود به دست می آوردند و با تسلط، تنظیم، ساماندهی و بهسازی زندگی اتباع بر آنها اعمال سلطه می کردند. برعکس دوران پیشین که هدف سرپرستی جامعه به دستگاه حاکم بود، در دوران جدید افزایش بهره وری هدف قرار گرفت. با چنین نگاهی، دولت ها تلاش کردند مفاهیمی چون «بیماری»، «درمان»، «مداخله» و «مراجعه» را به ترتیب با «سلامتی»، «پیشگیری»، «نظارت» و «مراقبت» جایگزین کنند.

طبقه‌بندی، تبعیض نژادی و بیگانه‌هراسی به حال و هوای چاقی‌هراسی است [۲۴]. چیزی که به‌ویژه دربارهٔ این گفتمان‌ها آسان است همان مفهوم مسئول‌سازی در برابر چاقی و نیز این نکته است که چگونه آن را می‌توان برای توضیح و توجیه وضعیت اقتصادی ضعیف برخی از گروه‌های خاص به‌کار برد: اگر چاقی را پیامد تنبل بودن و خویشتن‌داری نکردن افراد بدانیم، آنگاه این واقعیت که چاقی حالتی است که به‌طور معمول در میان افراد با جایگاه اجتماعی پایین دیده می‌شود به این فرض (نئولیبرالی) کمک می‌کند که تهیدستان- همان‌طور که مسئول بدن‌های چاق‌شان هستند- خودشان بانی فقر و کاستی‌هایشان هستند [۲۵]. سوزان بوردو نیز در همین راستا اشاره کرده است که چگونه در بر ساخت گفتمانی چاقی او نه لزوماً مسائل جایگاه طبقه‌بندی، بلکه مسائل تحرک اجتماعی^۱ را تأثیرگذار می‌بیند؛ زیرا بدن چاق خالی از تمامی آن «توانایی‌های مدیریتی»- مانند جاه‌طلبی، انضباط شخصی و همچنین میل به هم‌نوایی- رمزگذاری می‌شود که در جامعهٔ معاصر با تحرک صعودی مرتبط دیده می‌شود [۲۶]. پیشگامان مطالعات چاقی اشاره می‌کنند که این پیوند میان چاقی و تحرک اجتماعی نزولی وجود دارد، اما در واقع نتیجهٔ تبعیض اجتماعی و انگ زدن است [۲۷].

چنان‌که پیش از این مطرح شد، چاقی‌هراسی معاصر آمریکا در کنار مسائل طبقه‌بندی به نوعی سوگیری نژادی آشکار نیز دچار است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از هواداران «جنگ با اضافه‌وزن» به‌شکل بی‌پرده به اقلیت‌ها- بیشتر به هیسپانیک‌ها و آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار- و گرایش مفروض آنها به چاقی اشاره می‌کنند [۲۸]. آزاریتو توجه را به این موضوع جلب می‌کند که این گفتمان‌ها، کارزارها یا مداخله‌های نژادمحور نه‌تنها گروه‌های قومی را همگن می‌کنند بلکه بدین ترتیب نژاد را عادی‌نمایی و به‌طور ویژه‌تر از طریق مقولهٔ چاقی نژاد را همچون مقوله‌ای زیست‌شناختی بازایی می‌کنند [۲۹]. آزاریتو همچنین به این موضوع اشاره کرده است که کارزارهای رژیم غذایی چگونه از دههٔ پنجاه به بعد همچون خوراکی سالم که باب میل طبقهٔ بالاتر تلقی می‌شود ترویج می‌شوند و هم‌زمان به مهاجران و/یا اقلیت‌های قومی یاد داده می‌شد که سبک آشپزی آنها از لحاظ مزایای سلامت و تندرستی کمتر

۱. تحرک یا پویندگی اجتماعی (mobility) یکی از مفاهیم علوم اجتماعی است که به تحرک صعودی و نزولی یا سیر فرازین و فرودین افراد در نردبان جایگاه اجتماعی و اقتصادی آنها اشاره دارد. میزان پویندگی اجتماعی یکی از شاخص‌های مهم توسعهٔ انسانی است.

ارجحیت دارد و در نتیجه رژیم غذایی در عمل کارکردی چون ابزاری برای همانندسازی با آرمان‌های سفیدپوست‌های آنکلوآمریکایی پیدا می‌کند [۳۰].

ناتالی بوئرو در تحلیل نقش سرزنش مادر^۱ در گفتمان‌های معاصر ضداضافه‌وزن مشاهده‌ای مشابه انجام داده و اشاره کرده است که چگونه برنامه‌های پرهیز غذایی نه تنها بیشتر اوقات به مادران رنگین‌پوست «آموزش» می‌دهند که از پخت و پز «خوراکی‌های قومی» پرهیز کنند، بلکه همچنین القا می‌کنند که غذا خوردن در خانواده‌های گسترده^۲ و گروه‌های اجتماعی ممکن است در اضافه‌وزن کودکان نقش داشته باشد. «از این نظر، فرهنگ قومیتی است و خوردن غذاهای استاندارد، مجاز و مغذی کم‌چرب یا بدون چربی که در بافت خانواده هسته‌ای آماده شده‌اند، شیوه «طبیعی» و «سالم» تغذیه کردن دیده می‌شود» [۳۱]. بی‌ارزش شمردن ساختارهای خانوادگی خارج از آرمان‌های سفیدپوست‌های طبقه متوسط که به کمک گفتمان‌های ضدچاقی اجرا می‌شود نیز پدیده‌ای صرفاً نوظهور نیست. پائولا سائوکو کار هیلده بروخ-روان پزشکی تأثیرگذار که اواخر دهه سی اضافه‌وزن را در میان کودکان مهاجر در نیویورک مطالعه کرده بود- را مورد ارزیابی قرار داده است. گرچه بروخ راه خود را از نظریه‌های اصلاح نژادی که چاقی را به برخی از «نژادها» مرتبط می‌دانستند بسیار دور کرده بود، در عوض مدعی بود که سبک زندگی خانواده‌های کودکان را باید مقصر دانست و چنان‌که سائوکو اشاره کرده است، در نتیجه آن جنبه‌هایی را که مهاجران از آرمان‌های سفیدپوست‌های طبقه متوسط آمریکا کج‌روی کرده بودند مورد نکوهش قرار داد و بدین ترتیب نمونه‌ای دیگر از چگونگی کارکرد گفتمان‌های چاقی‌هراسی در راستای همانندسازی اقلیت‌های قومیتی فراهم کرد [۳۲].

فرل در تحلیل چگونگی به‌کارگیری مقوله چاقی برای عینیت بخشیدن به مقوله نژاد، کمی در مسیر تاریخ به عقب‌تر رفته و به نقش محوری چاقی در برساخته شدن نژاد و

۱. سرزنش کردن مادر راهبردی پدرسالارانه است که به‌ویژه به سرپوش گذاشتن روی پشتیبانی نشدن مادران در جامعه و اینکه چگونه از حقوق و هویت فردی‌شان محروم می‌شوند اشاره دارد. راهبرد سرزنش مادر به‌جای توجه به نقش تمامی سازگرا و محیطی اجتماعی و فرهنگی که وظایف مادری در آن انجام می‌شود، کانون تمرکز را روی خود مادر قرار می‌دهد. مادرانی که به‌صورت تک‌والدی فرزندپروری می‌کنند، چون کسی دیگر در صحنه نیست که تقصیر به گردنش انداخته شود، به‌طور ویژه در معرض چنین سرزنشی هستند.

۲. خانواری که در آن هر دو والد یا یکی از آنها با فرزندانش زندگی می‌کند هسته خانواده را شکل می‌دهند و اگر بستگانی غیر از آنها در کنار این خانواده زندگی کند، خانواده هسته‌ای شکل «گسترده» به خود می‌گیرد.

سلسله مراتب‌های نژادی که در سده نوزدهم رخ داد اشاره کرده است. بر ساخته شدن این سلسله مراتب‌ها در کنار مواردی دیگر به شدت به مشاهده نشانگرهای بدنی متکی بود؛ نشانگرهایی که همگی با هدف جای دادن مطمئن انسان سفیدپوست در صدر این معیارها همچون علائم بدویت یا برتری تکاملی دسته‌بندی می‌شدند. البته نکته‌ای که معمولاً در متون معاصر با موضوع این فرایندها نادیده گرفته می‌شود و فرل درباره‌اش استدلال کرده این است که چاقی چگونه به چشم یکی از شاخص‌های اساسی «پستی نژادی و تکاملی» دیده می‌شد. «چاقی [...] در نقش یکی دیگر از ویژگی‌های مشخص‌کننده شکاف میان تمدن و فرهنگ‌های بدوی، میان سفیدی و سیاهی و میان نیک و بد عمل می‌کرد» [۳۳]. این سلسله مراتب‌های نژادی همواره سلسله مراتب‌های جنسیتی نیز بودند که طی آن زنان بیشتر اوقات یک پله پایین‌تر از همتهای مرد خود قرار می‌گرفتند. مقوله چاقی نیز بیش از پیش به این موضوع دامن زد؛ زیرا زنان بیشتر از مردان مستعد چاقی دیده می‌شدند و این گرایش فرضی همچون شاخصی تکمیلی برای جایگاه پایین‌تر آنها در مقیاس تکاملی عمل می‌کرد [۳۴]. افزون‌براین فرل جنبه‌ای دیگر از چاقی زنانه را شناسایی کرده است که در چارچوب ذهنیتی تفکر تکاملی سده نوزدهم چاقی را با سطح پایینی از تمدن همبسته می‌کرد و آن جنبه این حقیقت بود که چاقی مرز میان جنسیت‌ها را کم‌رنگ و زنان را از لحاظ اندازه و توان بدنی به مردان نزدیک‌تر می‌کرد. نبود تمایزی آشکار میان جنسیت‌ها به چشم مشخصه‌ای از مردمان «نامتمدن» و «بدوی» دیده می‌شد و در عوض نقش‌های جنسیتی دقیق اروپایی‌ها و آمریکایی‌های سفیدپوست نتیجه پیشرفت‌های تکاملی در نظر گرفته می‌شد [۳۵].

در کنار مفاهیم طبقه و نژاد، مسائل جنسیت نیز از به حاشیه راندن و بر ساختن چاقی حکایت دارند. بسیاری از پژوهشگران همچون سسیلیا هارتلی، جنا ایونز برازیل یا سامانثا موری استدلال کرده‌اند که چاقی هراسی و سرکوب چاقی سوگیری جنسیتی آشکاری دارند و زنان را بسیار بیشتر از مردان تحت تأثیر قرار می‌دهد [۳۶]. هارتلی اشاره می‌کند که چگونه از زنان به‌طور کلی انتظار می‌رود که فضای زیادی را اشغال نکنند؛ الزامی که نه تنها در چارچوب آرمان‌های بدنی همواره در حال کوچک شدن، بلکه در زبان بدنی مهار شده که از لحاظ اجتماعی برای زنان پذیرفتنی است، بیان می‌شود [۳۷]. وی همچنین اضافه کرده است که به‌ویژه تصور فراتر رفتن اندازه بدن زنان از مردان - خواه از راه قد، چاقی یا

ماه‌یچه‌ها باشد- به سبب تهدید جزئی اساسی از نقش‌های جنسیتی سستی یعنی جایگاه «فرودرستی جسمانی» زنان، ناپسند بر شمرده می‌شود [۳۸].

برازیل با ردیابی ارتباط میان ویژگی جسمانیت بیش از اندازه- و نیز نرم- با فرودرستی اخلاقی و هم‌زمان با زنانگی تا گفتمان‌های عصر یونان باستان نشان داد که زن‌ستیزی و چاقی‌هراسی چگونه در تفکر غربی به‌طور ذاتی با هم پیوند دارند [۳۹]. او به دوگانه‌های مسیحی و دکارتی ذهن/مرد در برابر تن/زن و نیز به این نکته اشاره کرده که چاقی زنانه چگونه بیانی «اغراق‌آمیز» از این موضوع است که: «چاقی زنانه است» [۴۰]. یکی از نکاتی که بسیاری از پژوهشگران درباره‌ی هم‌پوشانی چاقی و جنسیت به‌ویژه در جامعه‌ی معاصر به آن اشاره می‌کنند این است که چگونه می‌توان اهمیت روزافزون آرمان بدن لاغرتر و بنابراین دست‌نیافتنی‌تر را در بستر واپس‌زنی علیه فمینیسم و دستاوردهای آن بررسی کرد. هارتلی خاطرنشان می‌کند: «از آنجا که زنان قدرت فکری و اقتصادی برای خود مطالبه کرده‌اند، فرهنگ به‌سادگی راه‌هایی جدید برای فرودرستی آنها پیدا کرده است» [۴۱]. چنان‌که پیش‌تر بحث شد، با توجه به اینکه به چاقی نیز رنگ و بوی نژادی داده شده است، چاقی زنان سفیدپوست و سیاه‌پوست تا اندازه‌ای معانی متفاوتی دارد. آندریا الیزابت شاو- با تکیه بر نوشته‌های مری گنده- مدعی است: «پررنگ‌تر جلوه دادن چاقی در خصوص بدن زنان سیاه‌پوست جایگاه نمایندگی آن را در نقش نقطه‌ی مقابل زنانگی سفیدپوست‌ها دوچندان می‌کند؛ زیرا چشم‌انداز غالب درباره‌ی چاقی در فرهنگ غربی همان دیدگاهی را تکرار می‌کند که به نظر می‌رسد سیاه‌پوست بودن پیش از این بر آن دلالت دارد: سرکشی و بی‌انضباطی بدنی» [۴۲]. برساخت‌های چاقی خود را با برساخت‌های سیاه‌پوست بودن و زنانگی سیاه‌پوستان همسو می‌کنند و برای همین است که چاقی در زنان سیاه‌پوست- تا اندازه‌ای- عادی‌تر از این موضوع در میان زنان سفیدپوست است [۴۳].

آنچه این رویکردهای نظری نشان می‌دهند این است که گفتمان‌ها و پیکربندی‌های چاقی را باید در بافت ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ویژه تا چه اندازه رایج و گسترده دید. این نظریه‌پردازی‌ها به‌طور ویژه بر پویایی‌ها و ناهم‌ترازی‌های قدرتی تأکید می‌کنند که از چاقی‌هراسی حکایت دارند و اینکه چاقی‌هراسی نیز به نوبه‌ی خود به آنها دامن می‌زند. بازنمایی‌های سینمایی بخشی از این فرآیند هستند؛ زیرا برساخت‌های جنسیت‌زده، نژادی‌شده و طبقاتی‌شده چاقی را بازتاب می‌دهند و هم‌زمان بیش از پیش به آن دامن می‌زنند.

یادداشت‌های نویسنده

1. Joyce L. Huff, 'A "Horror of Corpulence": Interrogating Bantingism and Mid-Nineteenth-Century Fat-Phobia', in *Bodies out of Bounds: Fatness and Transgression*, eds. Jana Evans Braziel and Kathleen LeBesco (Berkeley: University of California Press, 2001), 45.
2. Michel Foucault, *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, 2nd ed. (1977; New York: Vintage Books, 1995), 181–184.
3. Huff, 'A "Horror of Corpulence"', 46; Foucault, *Discipline and Punish*, 193.
4. Joyce L. Huff, 'Access to the Sky: Airplane Seats and Fat Bodies as Contested Spaces', in *The Fat Studies Reader*, eds. Esther Rothblum and Sondra Solovay (New York: New York University Press, 2009), 20.
5. Michael Gard and Jan Wright, *The Obesity Epidemic: Science, Morality and Ideology* (London: Routledge, 2005), 179.
6. Ibid., 180.

۷. یکی از سرشناس‌ترین هواداران جنبش سلامتی در هر سائیزی لیندا بیکن است. می‌توانید کتاب او را مطالعه کنید:

Linda Bacon, *Health at Every Size: The Surprising Truth about Your Weight* (Dallas: BenBella Books, 2009).

برای بررسی اجمالی جنبش سلامتی در هر سائیزی بنگرید به:

- Deb Burgard, 'What Is "Health at Every Size"?' in *The Fat Studies Reader*, eds. Esther Rothblum and Sondra Solovay (New York: New York University Press, 2009), 41–53.
8. Peter N. Stearns, *Fat History: Bodies and Beauty in the Modern West* (New York: New York University Press, 2003), 54–68.
 9. Amy Erdman Farrell, *Fat Shame: Stigma and the Fat Body in American Culture* (New York: New York University Press, 2011), 39–43.
 10. Paul Campos, *The Diet Myth: Why America's Obsession with Weight Is Hazardous to Your Health* (New York: Gotham Books, 2005), 234.
 11. Ibid., 248.
 12. Kathleen LeBesco, 'Fat Panic and the New Morality', in *Against Health: How Health Became the New Morality*, eds. Jonathan M. Metz and Anna Kirkland (New York: New York University Press, 2010), 73–75.
 13. Gard and Wright, 6.

۱۴. پت اُمالی مسئول‌سازی را این‌گونه تعریف کرده است: «مسئول‌سازی اصطلاحی است که در متون حکومت‌مندی برای اشاره به فرآیندی به‌کار می‌رود که طی آن اشخاص به‌طور انفرادی مسئول تکلیفی شناخته می‌شوند که تا پیش از این وظیفه دیگری – معمولاً نهادی حکومتی – بود یا اینکه اصلاً مسئولیت شناخته نمی‌شد. این فرآیند به‌شدت با گفتمان‌های سیاسی نئولیبرالی

مرتبط است که در آنها این مفهوم ضمنی را به خود می‌گیرد که فردی که مسئول شده از این تکلیف شانه خالی کرده است یا اینکه در دوران دولت رفاه این مسئولیت از دوش او برداشته شده و فردی متخصص یا نهادی دولتی آن را مدیریت می‌کرده است.

Pat O'Malley, 'Responsibilization', in *The SAGE Dictionary of Policing*, eds. Alison Wakefield and Jenny Fleming (Los Angeles: Sage, 2009), 276.

15. Robert Crawford, 'Health as a Meaningful Social Practice', *Health* 10, no. 4 (2006): 409.
16. Julie Guthman, 'Neoliberalism and the Constitution of Contemporary Bodies', in *The Fat Studies Reader*, eds. Esther Rothblum and Sondra Solovay (New York: New York University Press, 2009), 193.
17. Kathleen LeBesco, *Revolting Bodies? The Struggle to Redefine Fat Identity* (Amherst: University of Massachusetts Press, 2004), 55.
18. April Michelle Herndon, 'Collateral Damage from Friendly Fire? Race, Nation, Class and the "War Against Obesity"', *Social Semiotics* 15, no. 2 (2005): 127–141.
19. Michel Foucault, *A History of Sexuality: An Introduction* (New York: Vintage, 1985), 136–140.
20. See also Michel Foucault, *Society Must Be Defended: Lectures at the Collège De France 1975–76* (New York: Picador, 2003), 255–257.
21. Foucault, *Sexuality*, 140.
22. See e.g. Guthman, 'Neoliberalism'; and the anthology *Biopolitics and the 'Obesity Epidemic': Governing Bodies*, eds. Jan Wright and Valerie Harwood (New York: Routledge, 2009).
23. Herndon, 132.
24. See LeBesco, 'Fat Panic and the New Morality', 75; Herndon, 136; Campos, 88, 248.
25. See Friedrich Schorb, 'Keine "Happy Meals" für die Unterschicht! Zur symbolischen Bekämpfung der Armut', in *Kreuzzug gegen Fett: Sozialwissenschaftliche Aspekte des gesellschaftlichen Umgangs mit Übergewicht und Adipositas*, eds. Henning Schmidt-Semisch and Friedrich Schorb (Wiesbaden: Verlag für Sozialwissenschaften, 2008), 107.
26. Susan Bordo, *Unbearable Weight: Feminism, Western Culture and the Body* (Berkeley: University of California Press, 1995), 195.
27. See e.g. Paul Ernsberger, 'Does Social Class Explain the Connection between Weight and Health?' in *The Fat Studies Reader*, eds. Esther Rothblum and Sondra Solovay (New York: New York University Press, 2009), 27; Charlotte Cooper, *Fat and Proud: The Politics of Size* (London: The Women's Press, 1998), 81–82.

۲۸. برای خواندن بررسی‌های انتقادی برخی از این کارزارها بنگرید به:

- Herndon, and Laura Azzarito, 'The Rise of Corporate Curriculum: Fatness, Fitness, and Whiteness', in *Biopolitics and the 'Obesity Epidemic': Governing Bodies*, eds. Jan Wright and Valerie Harwood (New York: Routledge, 2009), 183–198.
29. Azzarito, 189.
 30. Ibid., 187.
 31. Natalie Boero, 'Fat Kids, Working Moms, and the "Epidemic of Obesity": Race, Class, and Mother Blame', in *The Fat Studies Reader*, eds. Esther Rothblum and Sondra Solovay (New York: New York University Press, 2009), 116.

32. Paula Saukko, 'Fat Boys and Goody Girls: Hilde Bruch's Work on Eating Disorders and the American Anxiety about Democracy, 1930-1960', in *Weighty Issues: Fatness and Thinness as Social Problems*, eds. Jeffery Sobal and Donna Maurer (New York: Aldine, 1999), 37.
33. Farrell, 64.
34. Ibid.
35. Ibid., 62-63.
36. See Cecilia Hartley, 'Letting Ourselves Go: Making Room for the Fat Body in Feminist Scholarship', in *Bodies out of Bounds: Fatness and Transgression*, eds. Jana Evans Braziel and Kathleen LeBesco (Berkeley: University of California Press, 2001), 60-73; Jana Evans Braziel, 'Sex and Fat Chics: Deterritorializing the Fat Female Body', in *Bodies out of Bounds: Fatness and Transgression*, eds. Jana Evans Braziel and Kathleen LeBesco (Berkeley: University of California Press, 2001), 231-255; Samantha Murray, *The 'Fat' Female Body* (Basingstoke: Palgrave Macmillan, 2008).
37. Hartley, 61.
38. Ibid., 62.
39. Braziel, 237-242.
40. Ibid., 241.
41. Hartley, 62.
42. Andrea Elizabeth Shaw, *The Embodiment of Disobedience: Fat Black Women's Unruly Political Bodies* (Lanham, MD: Lexington Books, 2006), 50; Mary Condé, 'Fat Women and Food', in *Beyond the Pleasure Dome: Writing and Addiction from the Romantics*, eds. Sue Vice, Matthew Campbell, and Tim Armstrong (Sheffield: Sheffield Academic Press, 1994), 124-131.
43. Shaw, 8.

فصل ۲

مردانگی زدایی از چاقی آقایان

برخی از گفت‌وگوهای عمومی، رسانه‌ای و دانشگاهی مدعی‌اند در جامعه غربی معاصر با جذابیت جسمانی مردان و در نتیجه همچنین با بدن‌های آنها بر اساس معیارهایی به‌طور فزاینده سخت‌گیرانه برخورد می‌شود؛ به‌نحوی که تصویر بدن نقشی اساسی در چارچوب مردانگی هنجارگرایا می‌کند که تقریباً در حال نزدیک کردن مقتضی بودن خود به برساخت‌های زنانگی است. اگرچه می‌پذیریم که مردان از فشار ناشی از آرمان‌های خصمانه چاقی‌هراسی تن و منضبط کردن فزاینده بدن آزاد نیستند- و نوشتن همین فصل گواهی بر این موضوع است- اما به نظر می‌رسد در چگونگی برقراری این پویایی‌ها از نگاه بدنمندی مردانه و زنانه تفاوت‌هایی کیفی در میان باشد. چاقی مردانه در مقایسه با چاقی زنانه هنوز هم کمتر انگ می‌خورد و ناپسند دیده می‌شود. گواه آن این حقیقت است که در سینمای عامه‌پسند بازنمایی‌های بدون نشانه‌گذاری و غیرکلیشه‌ای از چاقی مردانه بسیار بیشتر از بازنمایی‌های این‌چنینی از زنان چاق هستند [۱]. باز هم درعین حال که برای مردان پذیرفتنی است که فضا را به‌نحوی که برای زنان ناپسند شمرده می‌شود اشغال کنند، شمار فراوانی از آن بازنمایی‌های مردان چاق که برچسب *دُرند*، بدن چنین مردی را به‌صورت «کمتر مردانه»، مردانگی‌زدایی‌شده، زنانه‌شده و/یا کودک‌مانند به تصویر کشیده‌اند. این شکل‌های متفاوت بازنمایی نشان‌دهنده وجود تمایزی است میان آنچه از چاقی مردانه پذیرفتنی انگاشته می‌شود و آنچه واقعاً نامقبول تلقی می‌شود.

سندر گیلمن در کتاب *پسران چاق* تاریخچه بازنمایی چاقی مردانه را به کمک نمونه‌هایی از هنر و ادبیات غربی و نیز فرهنگ عامه دنبال کرده و نکته‌ای که مورد تأکید قرار داده درست همین تمایز میان مقبول و نامقبول است [۲]. به باور گیلمن باید به تمایزی مهم توجه کرد؛ اینکه تا پیش از این در سده‌های گذشته که چاقی از قرار معلوم

هنوز از لحاظ اجتماعی مجاز شناخته می‌شد و به برخورداری از ثروت و قدرت دلالت می‌کرد، توانگران را نه فربه، بلکه تپل و گوشتالو می‌دیدند. گیلمن افزون‌براین به نمونه‌هایی از اوایل دوران مدرن و نوشته‌های اصلاحات پروتستانی اشاره می‌کند که میان بدن مردانه صرفاً تنومند یا گول‌پیکر از یک سو و بدن واقعاً فربه از سوی دیگر مرز قائل شده‌اند [۳]. یکی از تفاوت‌هایی آشکار که گیلمن روی آن انگشت گذاشته این است که بدن فربه (مردانه) ناپسند معمولاً آماسیده و بادکرده تصور می‌شود، حال آنکه بدن چاق پذیرفتنی بدنی استوار است. گیلمن برای مثال نمونه‌های این تمایز مورد نظرش را در نوشته‌های مارتین لوتر پیدا کرده است که وی در آنها جسمانیت خداناباوران بی‌اخلاق را یادآور بدنی آماسیده و نرم می‌بیند و درعین حال از تعبیری یکسان برای باورمندانی که از لحاظ اخلاقی پسندیده‌اند و «از جانب پروردگار روزی می‌گیرند» یا «در برابر اینکه شیطان زیر جلدشان رود، تاب‌آوری می‌کنند» استفاده نکرده است [۴]. گیلمن برای نمونه‌های بیشتر به تحلیل جولیت مک‌مستر از داستان‌های چارلز دیکنز و استدلال او مبنی بر این اشاره کرده است که در رمان‌های دیکنز شخصیت‌های «چاق سرحال» و پرتکاپو با نگاهی مثبت و نیز شخصیت‌های پسران بی‌حال «چاق خمیره‌وار» با نگاهی منفی به تصویر کشیده شده‌اند [۵].

نیل ریچاردسن روی تفاوت‌ها از نظر برساختگی اجتماعی و پذیرفتنی بودن چاقی مردانه و زنانه تمرکز کرده است؛ اما باز هم به دوگانه‌ای بسیار شبیه به دوگانه گیلمن از چاقی/آماسیده در برابر/استوار اشاره می‌کند. ریچاردسن پذیرشی فراگیرتر درباره چاقی مردانه را در فرهنگ هنجاری دگرجنس‌گرا شناسایی کرده است که آن را به چندین کیفیت مرتبط می‌داند: مردان بر خلاف زنان برای پیروی نکردن از آرمان‌های تصویر بدنی کمتر مسئول شناخته می‌شوند؛ مردان نه تنها به سبب داشتن هیکل «حجیم»، بلکه از لحاظ زبان بدن‌شان نیز مجاز به اشغال فضا هستند؛ شلختگی مردان-ویژگی‌ای که معمولاً با چاقی همراه است- از نگاه اجتماعی تحمل می‌شود، حال آنکه از زنانگی هنجاری انتظار می‌رود در محدوده آداب طبقه متوسط بماند [۶]. از این گذشته، ریچاردسن به اهمیت «حجم» و این نکته توجه کرده است که تفسیر چاقی مردان به شکل حجم مردانه- در مقایسه با چاقی زنانه- چگونه در این برداشت جنسیتی از چاقی سهم دارد. به باور ریچاردسن نکته کلیدی اینجاست که حجم تنها متشکل از

چربی نیست و ترکیبی از ماهیچه و چربی را دربرمی گیرد که برای افزایش توان بدنی به دست می آید. «حجم» ویژگی ای مردانه است که بر خلاف «چربی» ساده که حاکی از سستی، تنبلی و اساسی ترین ویژگی زنانه یعنی کنش پذیری است، به نیرو و توانایی دلالت دارد» [۷]. اینجا نیز همانند بدن «بادکرده» و چاق مورد نظر گیلمن، شکل نرم و لطیف چاقی است که زنانه سازی و ارزش زدایی می شود و از سوی دیگر «ستبری» سخت و استوار نه تنها تحمل، بلکه چه بسا ارزشمند شمرده شود. این برداشت را که جسمانیت نرم با زنانگی و سختی با بدنمندی مردانه پیوند دارد می توان در طول تاریخ غرب دنبال کرد و به طور کلی این نگاه را در پی دارد که لطافت به شکل فرودست و/یا تهدیدآمیز بر ساخته شده است [۸].

مهار نداشتن یکی دیگر از دلالت های ضمنی جنسیتی چاقی است؛ اینکه بدن چاق همچون بدنی مهارگسیخته تصور می شود. همان گونه که سم استولاف در تحلیل خود درباره فتی آرباکل^۱ اشاره کرده است، مردانگی همچون نشانه در اختیار داشتن مهار بدن بر ساخته می شود؛ از این رو بدن چاق را نمی توان بدنی مردانه دید [۹]. سوزان بورردو در تحلیلش درباره بدن هنجاری معاصر استدلال کرده است که لطافت تن و تداعی های آن از تسلط نداشتن بر بدن تا چه اندازه به هم مرتبط هستند. او اندام های «قلنبه»، «نرم، شُل یا «آویزان» بدن را ناپسند توصیف می کند، حتی در مورد بدن های لاغر؛ و حالت آرمانی را بدنی سخت و استوار معرفی می کند، «به بیانی دیگر بدنی که از داخل در برابر بیرون ریختن محافظت می شود و فرآیندهای درونی اش تحت اختیار هستند» [۱۰]. نرمی بدن نتیجه بدیهی تسلط نداشتن برداشت می شود و با توجه به پیوند مردانگی هنجاری با سلطه این برداشتی است که بیش از پیش به جنسیت زدگی لطافت و در پی آن چاقی دامن می زند. لی موناхан در پژوهشی جامعه شناختی درباره چاقی مردانه معاصر این نکته را به طور خلاصه بیان کرده است: «سرکوب چاقی فرآیندی واقعی و نوپا است که [تنها] با بدن زنان گره نخورده و بلکه بدن هایی را هدف گرفته است که صرف نظر از جنسیت زیست شناختی شان زنانه تلقی می شوند» [۱۱].

در فصل پیش رو آن دسته از بازنمایی های چاقی بدن مردانه را تحلیل می کنم که آن

۱. واسکو آرباکل کارگردان، هنرپیشه و طنزپرداز آمریکایی در دوران سینمای صامت بود که به سبب چاقی اش به فتی آرباکل (آرباکل چاقالو یا آرباکل خیکی) مشهور شد.

را «کمتر مردانه» به تصویر کشیده‌اند و ویژگی‌ها و شباهت‌های گستره‌ای از شخصیت‌ها را بررسی خواهیم کرد. بخش نخست به روش‌های کودک‌نمایی شخصیت‌های سفید و سیاه‌پوست می‌پردازد و از سوی دیگر بخش دوم به‌طور ویژه به شخصیت‌های سفیدپوست توجه کرده است؛ بدین ترتیب که به فیلم‌هایی درگیر است که در آنها اضطراب‌های مردانگی فرد سفیدپوست در قالب بدن چاق مردانه جریان دارد.

کودک‌نمایی

این تصور را که بدن مرد چاق، به‌جای بدن مردی بالغ، بدن کودک است می‌توان در برخی نمونه‌ها از فیلم‌های کودکان دید که در آنها رفیق صمیمی چاق را بچه‌گانه و در مقایسه با پسرک قهرمان لاغر، ناپخته‌تر نشان می‌دهند. این فیلم‌ها بخشی از سستی در آثار داستانی کودکان هستند که پسرک چاق را در نقش شخصیت کمتر مردانه و در نتیجه کم‌جربزه‌تر قرار می‌دهند که معمولاً برای تأیید مردانگی خود قهرمان معرفی می‌شود [۱۲].

هر دو فیلم *خانه هیولا* و *دفترچه خاطرات یک پسر بچه بی‌عرضه* روی پسرانی نابالغ تمرکز دارند که درست در لبه مرز میان کودکی و بلوغ قرار گرفته‌اند؛ سنی که مسئله پختگی به‌طور ویژه به آن مرتبط است، زیرا ناپختگی برابر با این است که هنوز بچه‌اند و در عوض پختگی یعنی دیگر نوجوان شده‌اند. داستان فیلم *پویانمایی خانه هیولا* در محله‌ای از حومه آمریکایی سفید که به‌طور کلیشه‌ای باصفاست رخ می‌دهد و ماجرای داستین جیمز (دی‌جی) را تعریف می‌کند که رخ دادن رویدادهایی موهوم را در خانه آن‌سوی خیابان مشاهده می‌کند و دست‌آخر پی می‌برد که روح خبیث همسر-چاق-صاحبخانه آنجا را تسخیر کرده است. چودر رفیق صمیمی چاق دی‌جی در سرتاسر فیلم پابه‌پای او می‌ماند، اما با وجود مشارکت فعال در ماجراجویی‌هایشان، به‌طور پیوسته شخصیت بچه‌گانه و کمتر مردانه به تصویر کشیده شده است.

چودر از همان صحنه نخست فیلم بسیار بی‌دست و پا نشان داده شده است- او با خودروی پدر و مادر دی‌جی تصادف می‌کند- ویژگی‌ای که در چندین صحنه دیگر نیز تکرار می‌شود. دست و پا چلفتی بودن برابر با تسلط نداشتن بر بدن خود است؛ مفهومی که نه تنها با بدن چاق-بدنی به‌ظاهر مهارگسیخته- بلکه با نداشتن مهارت‌های حرکتی دوران خردسالی نیز مرتبط است. از این گذشته، چودر کودکی بازیگوش و

سربه‌هوا بازنمایی شده است که هر از گاهی برای خودش و دیگران دردسر می‌آفریند و در عوض دی‌جی فهمیده‌تر و مانند افراد بالغ رفتار می‌کنند. با این حال از همه چشمگیرتر میل چودر به رفتار بزدلانه و به آسانی هراسیدن است که این موضوع از جیغ و فریادهایش در لحظات گوناگونی که دی‌جی در آنها موفق به حفظ خودسردی‌اش می‌شود به تماشاگر انتقال می‌یابد و یا اگر حتی داد و فریاد زدن دی‌جی را نیز بشنویم، همواره چودر کسی است که با دهانی باز گرفتار حالتی جنون‌آمیز نشان داده می‌شود. دهان باز چودر بدن او را بدنی گشوده و در نتیجه بدنی گروتسک^۱ نشان می‌دهد که با بدن استوار و ایستای کلاسیک در تضاد و بازنمایی رایجی از بدن چاق است [۱۳]. کار دیگری که این پیوند با گروتسک انجام می‌دهد، مرتبط کردن چودر با بدن زنانه است؛ زیرا بدن گروتسک به خودی خود باعث تداعی شدن بدن زنانه است که همچون بدنی غیرهنجاری و گشوده پر ساخته شده است [۱۴]. مری روسو درباره بدنمندی گروتسک مردانه استدلال می‌کند: «از این لحاظ هویت آنها از راه پیوندی با ویژگی زنانه همچون بدنی که با تفاوتی متمایز شده است ایجاد می‌شود» [۱۵]. همسو با این دیدگاه، این دی‌جی ترکه‌ای است که در صحنه پایانی چودر را نجات می‌دهد، خانه تسخیر شده را نابود می‌کند و موفق به بوسیدن جنی (دختری که هر دو پسر داستان دل به او باخته‌اند) می‌شود و با این کار مردانگی خودش را اثبات می‌کند.

چنین شخصیت‌پردازی پسرک چاق را در نقش فردی که رفتارهای کودکانه بیشتری دارد، می‌توان در کم‌دی دفترچه خاطرات یک پسر بچه بی‌عرضه^۲ نیز دید؛ فیلمی طنز که آشکارا به گذر از کودکی به بلوغ می‌پردازد. این فیلم نشان می‌دهد که چطور گرگ-قهرمان داستان-مقطع راهنمایی را با دلی پر از ترس آغاز می‌کند و از سر ناچاری تلاش می‌کند خودش را در این بافت اجتماعی تازه، که کودک بودن در آن

۱. تعبیر بدن گروتسک از مفاهیم مورد نظر باختین است که اگرچه در زمینه ادبیات و نظریه و نقد ادبی مطرح شده است، در مباحث هنرهای تجسمی و نقاشی و مجسمه‌سازی نیز خودنمایی می‌کند. بدن‌های گروتسک بدن‌هایی کامل نیستند. در واقع یا چشم ندارند یا دهان‌شان بیش از اندازه گشوده است، اندام‌ها تکرر دارند یا تناسبی میان ابعاد و اندازه اندام‌ها برقرار نیست و... این بدن‌ها گویی همواره در میانه فرآیند «شدن» هستند و بر خلاف آثار هنری دوران کلاسیک هیچ گاه به کمال نمی‌رسند و بنابراین گشوده بودن، ناتمامی و بی‌قوارگی برجسته‌ترین ویژگی‌های بدن‌های گروتسک هستند. در فصل چهارم کتاب در این خصوص بیشتر خواهیم خواند.

۲. با نام مجموعه کتاب و فیلم دفترچه خاطرات یک پسر بچه چلمن نیز شناخته می‌شود.